

## حضور دو دنیای تک‌صدا و چندصدا در اشعار حافظ: خوانشی در پرتو منطق مکالمه میخائیل باختین

\* غریب‌رضا غلامحسین‌زاده

دانشگاه مازندران

### چکیده

مروری انتقادی بر زندگی، حیات فکری و آثار و اندیشه‌های میخائیل باختین نشان می‌دهد که شرایط اجتماعی-سیاسی و جامعه فکری آن‌روز شبکه‌ای پیچیده از عوامل و مؤلفه‌ها را به‌وجود آوردند که بستری مناسب برای ظهور شخصیتی چون باختین با آن مفاهیم، رهیافت‌ها، و آثار مهیا شد. به این معنی که شرایط موجود و فضای حاکم در زمان حکومت تک‌صدا و استبدادی استالین به همراه تجربه شخصی باختین تأثیرات به‌سزایی بر شکل‌گیری و تبلور اندیشه‌ها، افکار و آثار وی داشتند. چنین دیدگاهی در مورد حافظ نیز صدق می‌کند. چرا که «احوال روزگار و اوضاع زمانه» نقش بسیار مهمی در اشعار وی داشتند. به سخی دیگر، حافظ در زمان حیاتش دنیای تک‌صدا و چندصدای آن روز را تجربه کرد و در اشعارش به بازتاب و ترسیم آن‌دو پرداخت تا از این طریق تک‌صدایی را مورد اعتراض، انتقاد و درنگ قرار دهد. به این اعتبار، مقاله حاضر کوششی است تا تأثیرات شرایط اجتماعی-سیاسی و تجربه شخصی حافظ در اشعارش و همچنین آن‌دو دنیا را به همراه کیفیات، ویژگی‌ها، ارزش‌ها و مردمانش نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: تک‌صدا، چندصدا، باختین، حافظ، منطق مکالمه

### The Presence of Monologic and Dialogic Worlds in Hafez's Poetry: A Reading in the Light of Mikhail Bakhtin's Dialogism

Gharib Reza Gholamhosseinzadeh

Instructor, Department of English Language and Literature  
Faculty of Letters and Human Sciences, University of Mazandaran

#### Abstract

A critical review of Bakhtin's life, works, thoughts and theorizing indicates that the socio-political conditions and thinking trends of his time constituted a complex web of factors and components providing the proper grounds for the emergence of a figure such as Bakhtin. The Stalinist despotism and monologic atmosphere, along with Bakhtin's own personal life experience, played a pivotal role in forming his thoughts and works as a philosopher, linguist, critic and literary and social theorist. Likewise, Hafez was influenced by the socio-political conditions and philosophical thinking of his time. In fact, Hafez's poems are indicative of the monologic and dialogic worlds of his time, with the aim to criticize the former. The present article intends to look into the socio-political conditions in which Hafez grew and emerged and their reflection in his poems. It also aims to identify those two dialogic and monologic worlds, the qualities which characterize them, their values and inhabitants, which were derived from Hafez's own experiences.

Keywords: Monologic, Dialogic, Bakhtin, Hafez, Dialogism

### مقدمه

افکار و آراء میخائیل م. باختین (1895 - 1975) در خصوص ادبیات و هنر اصالت خاصی دارد. دستاوردهای وی که آثار و رهیافت‌های تأثیرگذاری در حوزه نقد، نظریه ادبی، بلاغی، علوم اجتماعی و انسانی بوده، به موضوعات متنوعی می‌پردازند. غنا و گونه‌گونی آن‌ها تا آن حد بوده که هرگز زیربار عناوین شسته رفته متداول نرفته‌اند تا این که بتوان او را در این یا آن رشته مرسوم علوم اجتماعی و انسانی جای داد. از این رو است که منتقدی چون تزوتان تودوروف<sup>1</sup>، وی را در کتاب منطق گفتگویی میخائیل باختین<sup>2</sup> (1984) برجسته‌ترین اندیشمند شوروی در گستره علوم انسانی و نیز بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز ادبیات در سده بیستم معرفی می‌کند.

مروری انتقادی بر زندگی، حیات فکری و آراء و آثار باختین به همراه مطالعه در پیشینه موجود نشان می‌دهد که فرایند زندگی وی به همراه ویژگی‌های فردی و شخصیتی از یک سو و شرایط اجتماعی - سیاسی جامعه فکری معاصر از سوی دیگر، همگی بر سازنده شبکه پیچیده‌ای بوده که در ظهور و تبلور شخصیتی و همچنین آراء و آثارش بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. به سخنی دیگر، عوامل و مؤلفه‌هایی وجود داشتند که همچون تار و پودی به هم تنیده توانسته بودند بستری مناسب برای ظهور و رشد فردی چون باختین با چنین اندیشه‌ها، رهیافت‌ها و آثاری را فراهم سازند، به نحوی که فقدان یکی از آن عوامل و مؤلفه‌ها می‌توانست استحاله‌ای بزرگ در روند زندگی وی ایجاد کند و باختینی کاملاً متفاوت ظاهر شود. تأثیرپذیری او از شرایط موجود و متعاقباً واکنش نسبت به آن نه تنها موجب شد که او تئوری‌ها و رهیافت‌هایش همچون مفاهیم زبان، هیتروگلاسیا یا چند زبان‌گویی، مکالمه، چندآوایی و تک‌آوایی را که حاصل تجربه شخصی وی در مراحل مختلف زندگی بوده‌اند، بیان کند، بلکه سبب شد مفاهیمی چون خنده، کارناوال، شادی، گفتگو، دموکراسی و چندصدایی که از او سلب شده بودند، به طور غیرمستقیم بر آثار و آراء وی تأثیرگذار باشند.

از نظر نگارنده چنین دیدگاهی در مورد حافظ نیز صادق است. به این معنی که او هم همانند باختین شرایط اجتماعی - سیاسی و روند زندگی‌ای را تجربه کرده که در کیفیات و شکل‌گیری اشعارش و دیدگاه‌های موجود در آن‌ها بسیار تأثیرگذار بودند. به عبارتی دیگر، ظهور شاعری همچون حافظ با چنین منش، نگرش و اشعاری می‌تواند تا حد خیلی زیادی «به اوضاع روزگار و

1- Tzvetan Todorov

2 - Mikhail Bakhtin: *The Dialogic Principle* (1984)

احوال زمانه» وی بستگی داشته باشد. به این اعتبار، مقاله حاضر سعی دارد با نحله‌ای مکالمه‌ای نشان دهد که حافظ هم، چون باختین تحت تأثیر شرایط موجود تک‌صدایی و چندصدایی را در زمان حیاتش تجربه کرده و بعداً در قالب اعتراض و انتقاد در نقش یک مصلح اجتماعی، با خلق دو دنیای داستانی (Fictional) تک‌صدایی و چندصدایی و شخصیت‌های مربوط به هریک که خود انقلابی در شعر پارسی بوده است در اشعارش به ترسیم آن‌ها پرداخته و با زبانی نمادین و استعاره‌ای آن‌ها را مورد درنگ قرار داده است. بنابراین، بخش نخست مقاله با پرداختن به نزدیک‌ترین حقایق زندگی باختین و مفاهیمی چون منطق مکالمه، چندصدایی و تک‌صدایی و رابطه من - غیر و فلسفه انسان‌شناسی باختین بر آن است تا نشان دهد که چگونه باختین تحت تأثیر شرایط موجود به همراه تجربه زندگی توانسته چنین تئوری‌ها و رهیافت‌هایی را ارائه دهد. بخش دوم مقاله همانند بخش پیشین با تحلیل و بررسی اوضاع روزگار و احوال زمانه حافظ و وضعیت پریشان قرن هشتم سعی دارد تا نشان دهد که او تک‌صدایی و چندصدایی را تجربه کرده و در اشعارش به ترسیم آن‌ها پرداخته است. همچنین در این بخش دو دنیای تک‌صدا و چندصدای موجود در اشعار حافظ به تصویر کشیده شده‌اند.

### بحث و بررسی

باختین در نوامبر 1895 در روسیه متولد شد و از همان عنفوان کودکی به علت ضرورت‌های شغلی پدر فرصتی یافت تا با زبان‌ها، فرهنگ‌ها، افراد و دیدگاه‌های مختلف آشنا شود و ببیند که چطور افراد با فرهنگ‌ها، زبان‌ها و طبقات اجتماعی مختلف، با دیدگاه‌های متباین در مکالمه و تعامل هستند و چگونه در فضایی گفتگویی، آزاد و دموکراتیک به داد و ستد می‌پردازند. از طرف دیگر، با داشتن یک معلم سرخانه آلمانی تبار (فرهنگ و زبانی دیگر) توانسته بود تجربه چند زبانه بودن (polyglot) را در فضای خانه داشته باشد. او در محیط خانه از مصاحبت برادر بزرگ‌ترش نیکلای نیز برخوردار بود که به خاطر علایق مشترکشان به زبان‌شناسی می‌توانست مخاطب و عامل مکالمه‌ای برای او باشد. از این‌رو، باختین از همان دوران کودکی و نوجوانی توانسته بود فضایی کاملاً گفتگویی با حضور صداها و ایده‌ها و زبان‌های مختلف در شرایطی کاملاً آزاد و دموکراتیک را تجربه کند و شالوده شخصیتی و فردی وی در آن فضا شکل گیرد. از طرفی هم او در حالی که می‌توانست چندزبانی، چند فرهنگی و عملکرد زبان را در شرایط متفاوت شاهد باشد، با وجود نمونه‌های عینی و واقعی به این نتیجه رسید که انسان موجودی اجتماعی است و

رابطه شایسته‌ای مابین طبیعت انسان به منزله موجودی اجتماعی و بحث و گفتگو به منزله امری فی‌نفسه ضروری وجود دارد. او همچنین دریافت که تداوم حیات و انجام مناسک زندگی به استمرار گفتگو، مکالمه، باور تکثر صداهای متباین و متخالف بستگی دارد و مسایلی چون تولد و مرگ نیز در این مناسبت میان افراد معنا پیدا می‌کنند.

اما اوضاع به این منوال نگذشت و اندکی بعد روند زندگی باختین دچار استحاله‌ای شد که پرثمرترین دوران زندگی‌اش مقارن شد با تاریک‌ترین دوره تاریخ اخیر روسیه. به خاطر حاکمیت استبدادی استالین و حکومت خودکامه، تک‌صدا و غیردموکراتیک وی، دنیای آن روز روسیه از دموکراسی تهی و مبدل به سیاه‌بازاری مکالمه‌گریز و ناآزاد شد (پوینده 1373: 10). جو حاکم به اختناق و خفقان تقلیل یافت و فضای حاکم فضایی مبتنی بر خنده‌ستیزی، جزم‌اندیشی، خشک و رسمی و ایدئولوژی‌های مکالمه‌ستیز بود که در آن تک‌صدایی ترویج و مکالمه تحاشی می‌شد (همان). در چنین فضایی بیمار، هویت گم و ناپیدا، چندصدایی و تنوع منسوخ، گفتمان فراموش و فرهنگ مردمی تحریف می‌شد. به این‌سان بود که دموکراتیک‌ترین اندیشه‌های باختین در غیر دموکراتیک‌ترین دوره‌ها شکل گرفت و موضوعاتی چون مکالمه، خنده، آزادی و دموکراسی مورد توجه او قرار گرفتند.

در چنین شرایطی بود که فردیت و شخصیت باختین به صورت «اندیشه‌گری» نافذ از نوع «پرسش‌گر» شکل گرفت و «پرسش» اساس کار او شد، به نحوی که واژه «پرسش» یا مترادف‌های آن در عناوین بیشتر آثار باختین به کار رفتند (احمدی 1375: 93). از طرفی دیگر هم «پرسش» برای او یکی از مهم‌ترین پایه‌های تداوم مکالمه و بیان حضور شد (همان). به این ترتیب شرایط موجود از او انسانی ساخت با طبعی اجتماعی و جویای مکالمه، خنده و شادی، که سرتاسر زندگی‌اش به دنبال «دیگرصدایی» بود. او در هر مقطعی از زندگی‌اش که به خاطر عوامل و شرایط متفاوت مجبور به نقل مکان از مکانی به مکانی می‌شد، اندکی بعد دست به تشکیل «حلقه باختینی»<sup>3</sup> می‌زد که اعضای آن را هنرمندان، روشنفکران، متفکرین، فیلسوفان دموکرات‌منش و آزاداندیشی همچون خود او تشکیل می‌دادند و بر آن بودند تا شرایط موجود را به سمت اهداف بزرگ انسانی، فرهنگ والای فردی و فضایی گفتگویی سوق دهند. او در طی حیاتش هیچ‌گاه به دنبال شهرت و آوازه شخصی نبوده، گمنامی را پذیرفت و قربانی مکالمه شد. او شهرتش را قربانی انتشار آثارش کرد و آثار اولیه‌اش را تحت اسامی دوستانش به

---

3 - Bakhtinian Circle

چاپ رساند که از این جهت هم می‌توان به جهان‌بینی او که مبتنی بر مفاهیم «دیگر بودن» (Otherness) و مکالمه است، دست یافت. او بنیانگذار مکالمه بود، ولی آثارش هیچ‌گاه موضوع مکالمه واقع نشدند. او هیچ‌گاه قهرمان زندگی خود نبود (همان). باختین انسان وارسته‌ای بود از سلالهٔ آنانی که سعی در اشاعهٔ فرهنگ والای مردمی، موجودیت انسانی، حقانیت و مشروعیت مکالمه را داشتند. او بر آن بود تا مکالمه و گفتگو را در خدمت ارزش‌های وجودی انسان‌ها به کار گیرد و آن را به عنوان مطلوب‌ترین شیوهٔ زیست اجتماعی و انسانی مطرح کند. درد اصلی او شناخت واقعیت استبدادگونه و تکصدا از خطرناک‌ترین و ویرانگرترین نوع آن یعنی نابودگر مکالمه، تعامل و تقبیح‌کنندهٔ فرهنگ مردمی و گفتگو بود. حیات فکری باختین را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: دورهٔ «باختین متقدم» شامل سال‌های آغازین و پایانی زندگی اوست که با فیلسوفی نئوکانتی و پدیدارشناسی هوسرلی روبرو هستیم؛ دورهٔ «باختین متأخر» که با یک منتقد ادبی روبرو هستیم. «اما عمدهٔ هر دو دوره مصادف بود با حکومت خودکامهٔ استالین و اختناق و سانسوری که رژیم [تکصدای] وی بر اندیشه‌گران به وجود آورد و سبب شد که آثار باختین با تأخیری تقریباً چهل ساله به جامعهٔ فکری غرب معرفی گردند» (مقدادی 1382: 23).

### باختین شاعری حافظ‌گونه

اختناق و خفقان رژیم تکصدای استالین سبب‌ساز نگرانی و دل‌مشغولی باختین شد و شرایطی را فراهم کرد که او به رابطهٔ بین ایدئولوژی حاکم و دیگر ایدئولوژی‌ها که در حاشیه قرار گرفته بودند، بیندیشد و از همان ابتدا پرسش‌های اخلاقی جدی در ذهن او شکل گیرند. او به وضوح می‌دید که حزب کمونیست تنها برداشت و ایده‌های خود را در امور متفاوت اعمال می‌کند. این نهایتاً به «هژمونی‌ای» منجر می‌شد که میان ایدئولوژی‌های خود و دیگر جهان‌بینی‌ها تبعیض ایجاد می‌کرد و چنین عملی از نظرگاه فرد آزاداندیشی چون باختین اخلاقی و عادلانه نبود. اما از آن جایی که به سبب جو حاکم نمی‌توانست اعتراضی بکند، به ناچار همچون حافظ در قالب شعر مسایل و سیاست‌های بنیادین طبقه حاکم را به طریقی مجازی و استعاره‌ای مورد سؤال و انتقاد قرار داد. از این رو، او به مسایل و موضوعات کیفیتی زیبایی‌شناسانه داد و «رمان» (Novel) را تنها نوع ادبی مناسب برای بیان آن قرار داد و در غیردموکراتیک‌ترین زمان از دموکراتیک‌ترین نوع ادبی سخن گفت. زیرا او می‌دانست که «رمان» دارای کیفیتی است که در آن مؤلف ایدئولوژی‌های خود را به خواننده و شخصیت‌ها

تحمیل نمی‌کند، بلکه ایدئولوژی او تنها یکی از ایدئولوژی‌های مطرح شده است و دیگر ایدئولوژی‌ها به نحوی به اصطلاح باختین رُمانیزه (Novelized) می‌شوند. برای باختین «رمان» دموکراتیک‌ترین شکل ادبی است که از حیث ساختار باز است، چشم‌اندازها و صداهای چندگانه را به کار می‌گیرد، به امور معمولی می‌پردازد و به مخاطب فرصت اندیشیدن می‌دهد. نوع ادبی‌ای (ژانری) است که در آن نویسندگان در یک ترتیب افقی با دیگر ایدئولوژی‌ها قرار می‌گیرد و از هرگونه سلسله مراتب و تبعیض و هژمونی اجتناب می‌کند.

#### منطق مکالمه<sup>4</sup>

در بطن تمامی مفاهیم و رهیافت‌های باختین پروژه عظیم «منطق مکالمه» وجود دارد که به صورت بنیادین آراء و مفاهیم کلیدی او را متأثر ساخته است (گاردینر 1381: 36). باختین «منطق مکالمه را بنیان سخن دانست و معتقد بود معنا در مکالمه و مناسبت میان افراد ساخته می‌شود» (مقدادی 1378: 490). در این طرح او به دنبال «دیگرصدایی» بوده که با «چندصدایی» (پولیفونی)<sup>5</sup> مترادف و با تک‌صدایی (مونوفونونی)<sup>6</sup> در تنافر است. باختین سبک و سیاق مکالمه‌ای را به سطوح دیگر تعمیم داد و آن را شالوده مفاهیمی نظیر زندگی و فرهنگ دانست. برای او فرهنگ ماهیتی مکالمه‌ای دارد و مکالمه میان انواع سخن محسوب می‌شود تا جایی که حیات و بقای آن نیز در گرو مکالمه است (احمدی 1375: 93). باختین که اندیشه‌گر فرهنگ با نیتی مکالمه‌ای است سعی در ایجاد فضایی و گفتگویی دارد. از این‌رو، با نگرشی دیالکتیکی، حاکمیت استبدادی، جزم‌اندیش، تک‌صدا و شادی‌ستیز را در مقابل چندصدایی، آزادی، تنوع، جشن، و خنده و مکالمه قرار می‌دهد (پوینده 1373: 9) تا حقانیت و مشروعیت مکالمه را تبیین و تثبیت کند. برای او گسترش اندیشه و پراکسیس مکالمه‌ای دارای ارزش‌های درونی و نیروی فراوانی است که می‌تواند به عنوان مطلوب‌ترین شیوه زیست مطرح گردد. از طرفی دیگر، باختین با تأکیدش بر جنبه فرازبانی، این کیفیت مکالمه‌ای را به زبان نسبت می‌دهد و «زبان را پدیده‌ای اجتماعی - ایدئولوژیک می‌داند که شدیداً تحت تأثیر شرایط مادی - اجتماعی است... گفتار هیچ‌گاه خنثی و بی‌مخاطب نیست، بلکه بر آن منطق مکالمه حکمفرماست» (مقدادی 1378: 491).

4 - Dialogism

5 - Polyphony

6 - Monophony

### چندآوایی<sup>7</sup> و تکآوایی<sup>8</sup>

باختین در کتاب مسایل بوطیقای داستایفسکی<sup>9</sup> (1929)، داستایفسکی را به خاطر وجود کثرت صداها، آگاهی‌های جداگانه و چندآوایی اصیل صداها خالق «رمان چندآوایی» دانست و معتقد بود که او با استفاده از رهیافت مکالمه‌ای دست به خلق یک فضای متنی زده که در آن چندین صدا به وضوح شنیده می‌شوند که در حال تعامل، حرف زدن و پاسخ‌دادن به یکدیگرند بدون هیچ‌گونه برتری یکی بر دیگری (احمدی 1375: 98 - 101). از نگاه باختین در رمان چندآوا شخصیت‌ها آگاهی‌های متفاوت با آگاهی خود مؤلف دارند و در عین حال از ویژگی‌ها و کیفیات فردی خاص خود برخوردارند که از برخی جهات بی‌نظیرند. هر شخصیت به کلام شخصیت دیگر بسته است. رابطه مابین آن‌ها مبتنی بر مکالمه است که در نزد باختین در حکم یک ملودی محسوب می‌شود که با صداها و شخصیت‌ها و صدای خود راوی ترکیب شده و از این طریق مایه اصلی که همان چندآوایی هارمونیک است، ساخته می‌شود. نهایتاً با برخوردارگی از نوع عنصر همنشینی و مکالمه‌ای، کل اثر که ترکیبی از هم‌خوانی صداهاست، خلق می‌شود (همان).

باختین رمان چندآوایی داستایفسکی را در مقابل رمان تک‌آوایی تولستوی قرار می‌دهد که در آن تنها صدای مسلط، صدای راوی است که بر دیگر صداها برتری و هژمونی دارد. در این‌گونه رمان تنها صدایی را که می‌شنویم صدای راوی است که بر فراز دیگر صداها قرار دارد. هرچند مکالمه شخصیت‌ها شنیده می‌شود ولی نهایتاً این تک‌گویی راوی یا نویسنده است که صدای غالب محسوب می‌شود. برای باختین رمان تک‌آوا غیر گفتگویی است؛ دنیایی است که در آن هژمونی اندیشه‌های جزمی وجود دارد که حرف اول و آخر را می‌زند و مدعی است که حقیقت تام و فراگیر است و در آن نوعی اقتدار خودکامه، تمامیت‌خواه، استبدادی، غیر دموکراتیک و غیرگفتگویی از نوع استالینی که باختین خود تجربه کرده بود، وجود دارد (همان).

### رابطه من - غیر<sup>10</sup> و انسان‌شناسی فلسفی باختین

علی‌رغم این‌که آثار باختین در ژانر ادبی و زبان‌شناسی نوشته شده‌اند، اما او آثار و همین‌طور شیوه تفکر خود را انسان‌شناسانه توصیف می‌کند (انصاری 1384: 171-175). البته باختین در

7- Polyphony (Dialogism)

8 - Monophony (Monologism)

9 - Problems of Dostoevskys Poetics (1929)

10 - I - Thou Relationship

دوره پدیدارشناسی اولیه با نگاهی هستی‌شناسانه به انسان سعی کرده به جوهره و سرشت انسان بپردازد. او با توصیف تازه‌ای از انسان و تخریب «منیت» مطلق، «من» تنها را نسبی می‌داند که در ارتباط با دیگران معنا می‌گیرد. برای او گوهر انسان در مناسبت با دیگر افراد شکل می‌گیرد. «من» تنها و تک‌صدا برای او بی‌معنی و فاقد هرگونه ارزش است و از این‌رو دست به تخریب آن می‌زند و جای آن را با «من پایان‌ناپذیر»<sup>11</sup> جبران می‌کند. باختین حتی این رابطه را به خلق اثر زیبایی‌شناسی نیز تعمیم می‌بخشد و معتقد است که رابطه خود و دیگری است که منجر به پدیدار شدن شکل تکامل یافته اثر ادبی می‌شود. برای او هنرمند واقعی بازنمایی واقع‌گرایانه زندگی را ارائه نمی‌دهد، بلکه با به تعادل رساندن دو روند تقابلی «من بودن خود» «غیر خودی بودن» و دیگر بودن واقعیات اطرافش، اثری با ماهیت مکالمه‌ای ارائه می‌دهد.

به‌طور کلی مفهوم «دیگر بودن» باختین، نوعی غیرشخصی بودن و بیگانه‌سازی از خود است. شخصی که از طریق زبان با دیدگاهی متفاوت در ارتباط شرکت می‌کند، زمانی رابطه‌ای انسانی را برقرار می‌کند که دیگر خودش نباشد و آن مرزها و محدوده‌های موجود را رها ساخته، در دیگری متجلی شود. از طرفی برای باختین هر خودی «بیگانه» است و به تنهایی قادر نیست به درک و شناختی برسد. از این‌رو آگاهی او از خودش از طریق دیگران به دست می‌آید و همچنین موجودیت انسانی‌اش (انصاری 1384: 177). «برای او بودن یعنی ارتباط داشتن با دیگران و عشق به خود از دیدگاه باختین، لاشعق است. شخص فقط می‌تواند عشق دیگری نسبت به خود را احساس کند. به همین‌سان تولد و مرگ نیز با وجود دیگران معنا دار می‌شود» (همان). اگر «خودی» یا «منی» در راستای گفتگو با دیگران قدم بردارد و تمامی تلاش‌هایش را در این راستا معطوف دارد، «خودی» سالم، مکالمه‌گر و غیر شخصی است. در غیر این صورت تفکری افراطی حاصل می‌شود که فقط بر «من بودن» یا «دیگر بودن» تأکید دارد که باختین آن را «تک‌صدایی» یا «مونولوگ» می‌نامد.

نکته آخر این که فلسفه انسان‌شناسی باختین به مفهوم «ضرورت شناخت دیگری در آگاهی» ادموند هوسرل<sup>12</sup> با عنوان «مسئله انسان‌های دیگر» نزدیک است. باختین معتقد است که تدوین فلسفه اخلاق اصیل حاصل تقابل خود و دیگری است تا جایی که جواب به پرسش‌ها و تقاضاهای جهان باید نسبت به این حقیقت انجام پذیرد. رخدادی مستمر از پیوند «من» و «دیگری» که افراد در آن در زیست جهانی مشترک قرار می‌گیرند (همان: 175). باختین

11 - Unfinalizable Self

12 - Edmund Husserl



برخلاف دکارت که می‌گفت: «من فکر می‌کنم؛ پس هستم»، می‌گوید: «تو هستی من هستم» (همان: 178). او همانند فرانسیس پونز که می‌گفت: «من می‌گوییم، تو حرف مرا می‌فهمی، پس ما هستیم» (احمدی 1375: 93). و یا همچون اوکتاویو پاز<sup>13</sup> که می‌گفت: «انسان تعدد و گفتگو است» (میرعباسی 1381: 107)، به حضور «دیگری» یا «غیر» اهمیّت حیاتی می‌دهد.

### حافظ و تجربه دنیای تکصدا و چندصدا

همان‌طوری که باختین در زمان حیاتش دو دنیای «تکصدا» و «چندصدا» را تجربه کرده بود، حافظ نیز در طول حیاتش تجربه مشابهی را داشته است. این تجربه او تا آن حد عمیق بوده که همانند باختین اندیشه‌ها و افکار و اشعارش از آن تأثیر پذیرفته، تا جایی که می‌توان اشعارش را واکنش و اعتراضی به آن تجربه دانست و کیفیّات و چگونگی آن دو دنیا را در آن‌ها یافت. به سخنی دیگر، اوضاع زمانه و احوال روزگار توانسته شرایطی را فراهم کند که در ترسیم اندیشه‌ها و همچنین سرایش اشعارش با چنین کیفیّتی بسیار مؤثر باشد. شرایط اجتماعی - سیاسی، ایدئولوژی‌های حاکم و جهان‌بینی زمانه، هریک به نوبه خود توانسته بودند شبکه‌ای از عوامل و مؤلفه‌هایی باشند برای ظهور رندی آزاداندیش همچون حافظ با چنین افکار و اشعار.

چه در زمان حکومت شاه شیخ (شاه ابوسحق) که حافظ دوران کودکی تا جوانی را در آن سپری کرد و چه در روزگار امیر مبارز (محمد مظفر) که نمونه تمام عیاری بود از یک حکومت تکصدا، مستبد و جزم‌اندیش، حافظ این دو دنیای تکصدا و چندصدا را تجربه کرد. در دوره نخست، حافظ در «شهر زندان»، «دوران طلایی» آزادی، شادی، خوشدلی، عیاشی و گفتگو را تجربه کرد که به قول حافظ بیشتر به «دولت مستعجل» می‌مانست (زرین کوب 1385: 27 - 28). در این زمان که حافظ بیشتر دوران کودکی، مکتب و مدرسه را می‌گذراند و دارای نبوغ و استعدادی تحسین‌آمیز بود، در مجالس و «حلقه‌ها»های (یادآور حلقه باختین) بزرگان، علما و اهل علم شرکت می‌کرد و از مصاحبت و گفتگو با آن‌ها برخوردار بود. در حقیقت فضایی چندصدایی بود که او آزادی، شادی، خوشدلی و گفتگو با دیگران را تجربه می‌کرد. اما شایسته است اشاره شود که در چنین فضای دموکراتیک و گفتگویی چندصدا، «شهر زندان» فضای بیمار و آلوده‌ای نیز داشت: «شهر پر بود از ماجراجویی‌های پهلوانان و کلوها که هم برای مردم مزاحمت و معارضت ایجاد می‌کردند و هم برای قدرت» (همان: 3). روح فتنه‌جویی و هرج و

مرج در شهر حاکم بود و غارت، شبگردی، تهدید و آدم‌کشی رایج بود. خانه‌های فساد، عیاشی و شاهدبازی و زنبارگی به چشم می‌خورد. در چنین فضایی، علاوه بر بی‌بندوباری‌ها، عشق‌های منحرف، فسق و عیش و شاهد بازی‌ها که بیماری عصر بود، دروغ و ریا در حدّ اعلاّی خود به چشم می‌خورد. وضعیت دردناک و مأیوس‌کننده‌ای بود که خارج از دنیای مکتب و کتاب و مدرسه، حافظ جوان تجربه می‌کرد (همان: 3 - 6). او به خوبی ریا را در میان مردم می‌دید و می‌دانست که «آن واعظ که در منبر آن همه از تقوی و پارسایی صحبت می‌کرد وقتی به خلوت می‌رفت خودکارها داشت که شیطان به وی آفرین می‌گفت و مریزاد» (همان: 17). «حتّی معلّم مکتب هم از آلودگی برکنار نبود» (همان). در چنین دنیایی که تمامی ارزش‌های آن بر دروغ، فساد و سودجویی بنا شده بود، حافظ نوجوان واقعیّات وحشتناکی را تجربه می‌کرد که برای او بسیار عجیب و مأیوس‌کننده بود. او در این دوران کودک با استعدادی بود که چشم شاعران را داشت و «خیلی زود بیش از کودکان دیگر می‌توانست نقاب‌هایی را که کتاب بر چهره دنیا افکنده بود را کنار بزند» (همان: 16) و انسان و سرنوشت پوچ او را درک کند (همان).

#### «حلقه‌های گفتگویی» حافظ

در کنار دنیای تک‌صدا با آن بی‌بندوباری‌ها، ترس و بیم از جانب کلوها و پهلوانان و دروغ، ریا و تزویر که حافظ نوجوان آن را تجربه می‌کرد، دنیای چندصدا گفتگویی با حضور صداها و ایده‌های مختلف وجود داشت که او حضور «غیر» و «دیگری» و گفتگو و ارتباط با آن‌ها را تجربه می‌کرد. دنیای مکتب و جلسات درس و بحث که بیرون از مکتب به صورت حلقه‌هایی (همانند حلقه‌های باختینی) تشکیل می‌شد، فضایی بود که «دنیای خارج که لوله و سکوت، مکتب کودکان را از آن جدا می‌داشت، بیشتر از راه گفت و شنود کودکان و اخبار و قصه‌های راجع به پدران و مادران در اذهان صاف و ساده آن‌ها راه می‌یافت» (همان: 17). «در مدارس و در راه طالب علمان غیر از درس مباحثات داشتند و گفت‌وشنودها در حلقه درس یارانی که پیش یک استاد کتابی را می‌خواندند درس را به هنگام فرصت به مذاکره می‌آموختند. همچنین در حلقه‌هایی که مباحث آن‌ها ورای مدرسه و قال و قیل مسأله بود» (همان: 12). اما این «حلقه‌های گفتگویی» حافظ فقط به مکتب و مدرسه و درس و کتاب محدود نمی‌شد، بلکه در «گلگشت صحرا نیز با شعر و غزل خود محفل عشق و سماع یاران را گرم» می‌کرد (همان). او در مجالس گوناگون از جمله مجالس بزرگان و وزیران و به خصوص مجالسی که

در آن‌ها از شادخواری و شعر و ادب صحبت می‌شد، حضور برجسته‌ای داشت و در مرکز آن حلقه‌ها بود.

نوع دیگر این حلقه‌ها و محفل‌های چندصدایی که حافظ توانست گفتگو، حضور غیر، آزادی، موجودیت انسانی و مشروعیت مکالمه را تجربه کند، حلقه‌ها و محفل‌هایی بودند که استادان نام‌آوری تشکیل می‌دادند که خود عالمان و قاریان عصر بودند و حافظ به لحاظ آشنایی و حفظ قرآن در آن‌ها شرکت می‌جست. او که حافظ و قاری کل قرآن بود در مجالس قرآن و قرائت‌های هفت‌گانه آن در مساجد و خانه‌های علما حضور داشت و توانست آن دنیای چندصدا، گفتگویی و تعامل و ارتباط انسانی را تجربه کند که انعکاس آن را به روشنی در اشعارش شاهدیم.

### قرآن و تأثیرات آن در تجربه چندصدایی حافظ

حفظ قرآن و همچنین آشنایی با معانی، تفسیر و تأویل آن برای حافظ در اوضاع و احوال پریشان شیراز سبب شد او «با زبان و شعر و ادب عرب انس یابد، میراث شعر و ادب و اندیشه فارسی را عمیق و گسترده مطالعه کند و با دیگر علوم عصر، فقه و لغت و بلاغت و حکمت و کلام عرفان، کم بیش آشنایی حاصل کند» (پورنامداریان 1382: 1). این به لحاظ مکالمه‌ای از چندین جهت با اهمیت بود: در وهله نخست، او توانست با زبان عربی آشنا گردد که تجربه چندزبانه بودن او بود که نه تنها فرصتی بود تا او همانند باخنین با جهان بینی و فرهنگ واقعی دیگری آشنا گردد، بلکه به شعر او رنگ خاصی داد که از لحاظ زیبایی‌شناختی و مفهوم چندزبانی باخنین، شعرش غنی گشت. نمونه بارز آن را می‌توان در اشعار مَلَمع حافظ و یا «تضمینی» که او از اشعار عربی کرده است یافت که بیانگر کیفیت مکالمه‌ای اشعار اوست.

دوم آن که در سایه آشنایی و حفظ قرآن، حافظ توانسته بود با واقعی‌ترین و کامل‌ترین شکل گفتگویی، چندآوایی، آزادی، تعامل، دموکراسی اصیل، مشروعیت و حقانیت مکالمه و موجودیت انسانی آشنا گردد. او به روشنی می‌دید که قرآن هرگونه تک‌صدایی، استبداد، جزم‌اندیشی، سانسور، تزویر، ریا و دروغ را به شدت تکذیب و نکوهش می‌کند. او آموخت که انسان فی‌نفسه موجودی اجتماعی است و رابطه شایسته‌ای میان طبیعت انسان به منزله موجودی اجتماعی و بحث و گفتگو به منزله امری فی‌نفسه ضروری وجود دارد. از برکت قرآن آموخت که «وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»، «هر آن‌چه از علم به شما دادند بسیار اندک است

و در حقیقت چیزی را به علم جزیی خود در نمی‌یابید<sup>14</sup>». این که هیچ دانای کلی در میان نیست، «من» تنها و تک‌صدا فاقد ارزش است و انسان باید به پرسش‌ها، باور وجود تفاوت و حتی تباین اندیشه‌هایش بپردازد تا مگر این چنین به دریافت و معرفتی واقعی‌تر از خود، دیگران و هستی دست یازد. از طریق قرآن او با ساحتی از گفتمان آشنا شد که پا نهادن در آن پیش برنده و دارای ارزش‌های درونی و بیرونی بسیاری بود که نه تنها در خدمت ارزش‌های والای انسانی و فرهنگی محسوب می‌شد، بلکه می‌توانست به منزله مطلوب‌ترین شیوه زیست اجتماعی مطرح گردد. تأثیرات آموزه‌ها و تعلیمات قرآن بر او تا آن حد بود که از او رندی آزاداندیش، بی‌تعصب و بی‌قید و بند ساخت (زرین کوب 1385: 37).

### حکومت تک‌صدای امیر مبارز و حافظ رند

بعد از «دولت مستعجل» شاه شیخ که با وجود تمامی محدودیت‌ها و مشکلاتش برای آزاداندیشان، اهل ذوق و اندیشه یک دوره طلایی محسوب می‌شد، «سایه دولت امیر مبارز، مثل یک کابوس گران به شهر رندان شوم بود و ناهموار» (همان: 43) تا جایی که «هیچ‌کس از ترس نمی‌توانست صبح و شام از خانه سر بیرون بیاورد» (همان). حکومت‌اش با چنان سختگیری و خفقانی همراه بود که دیگر امیدی برای رندان نماند. دیگر از احترام و نفوذ علما و زاهدان خبری نبود و آن فضای دموکراتیک و گفتگویی با بیم و ترس محتسب پایان یافت. برعکس شاه شیخ امیر مبارز در امور دین و احکام شریعت چنان سختگیری و افراط می‌کرد و تعصب و اصرار نشان می‌داد که او را «محتسب» و یا «شاه محتسب» می‌خواندند (همان: 49). او چنان بر آزاداندیشان سختگیری محتسب مآبانه‌ای به خرج می‌داد که دیگر امیدی برایشان نمانده بود. خفقان و اختناق، بیم و ترس و سانسور به بالاترین حد خود رسیده بود تا جایی که حافظ آن دوران را «صحبت حکام و ظلمت شب یلدا» می‌خواند (همان: 46). برای آزاداندیشانی چون حافظ دنیا پر از تباهی و فساد بود و قدرت وسیله‌ای برای سرکوب و خفقان وجدان‌های پاک و بیدار. در این میان دین نیز به دامی برای فریب‌دادن، نیرنگ، خدعه و منشأ هرگونه تبهکاری تبدیل شد (همان: 47).

در چنین اوضاعی، حافظ، «رند پاکباز و آزاداندیش»، به عنوان شاعری اندیشه‌گر با ذهنی پرسش‌گر و حساس و از مکتب قرآن، در برابر شیخان ریاکار و قدرت حاکم سکوت نکرد، بلکه بر آن شد تا با دلیری و شجاعت آن‌ها را مورد اعتراض و انتقاد قرار دهد. او که رند مدرسه بود و نه

رند بازاری نتوانست با چنین ریاکاری بی‌رحم و محتسب مآبانه‌ای سازش کند. او به روشنی دید که قساوت و طبع خشن این محتسب به آن حدی رسیده که در می‌خانه را بیستند و در دکان ریا را باز کردند. او که تیزبین بود و باریکاندیش به روشنی دریافت که زمانه‌ای دیگر شده است. در چنین شرایطی حافظ این «قهرمان رویاهای رمانتیسیم ایران جدید» یک رند واقعی بود که او را یارای تحمل این همه سختگیری محتسب مآبانه، تندخویی، جزم‌اندیشی، شادی‌ستیزی، سانسور و تک‌صدایی نبوده و تصمیم به اعتراض و انتقاد آن گرفت.

### دو دنیای تکصدا و چندصدا در اشعار حافظ

حافظ که خود همچون باختین در زمان حیاتش چند زبانه بودن را از طریق آشنایی‌اش با قرآن و زبان عربی تجربه کرد، دنیای چندصدایی را از طریق درس مکتب و مدرسه و حلقه‌های دوستان و بزرگان علم، آزادی، شادی و حضور صداهای مختلف را در زمان حکومت شاه شیخ و دنیای تکصدا، جزم‌اندیشی، ناآزاد و شادی‌ستیز را از طریق حکومت امیر مبارز تجربه کرد، اکنون دیگر زمان آن بود تا همه آن‌ها را با تمام کیفیات، ارزش، ملاک و معیار در اشعارش به طریقی انعکاس دهد. او که رندی پاکباز و آزاداندیش و شاعری حساس با تمایلات درونی و فردی خاص بود می‌بایستی به طریقی این نارضایتی و اعتراض از آن «دوران پرتلاطم و گاه نکبت‌بار که نمی‌توانست او را بر یک روال احساس و فکری نگاه دارد» (اسلامی ندوشن 1370: 158) را ابراز کند. از این‌رو، با زبانی تلخ و افشاگر در نقش یک مصلح اجتماعی ابتدا به بازتاب آن و سپس به اعتراض و انتقاد در مقابل آن پرداخت و با «ساختاری استعاره‌ای و کلامی نمادین» لایه‌های پنهان دروغ، ریا، تزویر، تعصبات و سختگیری‌های محتسب مآبانه را مورد درنگ قرار داد. او که «شاعر سیاسی و شاعر مقتضیات» (همان: 158 - 159) بود به لحاظ شرایط اجتماعی و فضای حاکم، به مجاز و کنایه متوسل شده، با تصویر نقش‌هایی هم‌احوال اجتماعی را ترسیم کرد و هم‌احوال حاکم بر خود را.

حافظ با «انقلابی در غزل» که بیشتر به «محتوای سخن رمانی» باختین شباهت داشت، غزلیات خود را ناولیزه یا رمان زده کرد. او همچون داستایفسکی با ایجاد یک فضای متنی و خلق شخصیت‌های داستانی منفی همانند زاهد، صوفی، شیخ، شحنه، واعظ و محتسب که بر اساس رویکرد باختینی می‌توانند ساکنان دنیای تک‌صدای او باشند و با خلق شخصیت‌های مثبتی چون پیرمغان، رند، ساقی که می‌توانند ساکنان دنیای چند صدای او را بسازند و با ترسیم ارزش‌ها و کیفیات هریک موفق به تشکیل یک اثر چند آوایی شد. از این‌رو، او دو

دنیای نمادین و استعاره‌ای تک‌صدا و چندصدا را با ویژگی‌ها، ارزش‌ها و مردمان هریک به تصویر کشید. در حقیقت، او از این طریق عالم کبیری (Macrocosm) از آن عالم صغیر (Microcosm) تجربه زمانه خود خلق کرد و در حالی که بازتابی از آن عالم صغیر زمانه خویش بود، اما به لحاظ ویژگی‌هایی که داشت جهان شمول بود و می‌شود آن را به کل عالم تعمیم داد و به هرکسی یا نسلی اطلاق کرد. به زبانی دیگر، این عالم کبیر او تبدیل به تجربه‌ای شد که فراتر از مرزهای زمان - مکان (جنبه فرازبانی و مکانی اشعار حافظ) رفته و به تعبیری به تجربه عام مبدل شود. به این صورت همان طوری که داریوش آشوری در کتاب عرفان و رندی در شعر حافظ می‌گوید، حافظ در «سراسر دیوانش درگیر مسایل خاص، به ویژه مسایل بنیادی وجودی» (ص 16) می‌شود که از او حافظی «در مقام شاعر [می‌سازد] که فقط گزارشگر حال‌های خود در تجربه‌های روزمره زندگی نیست؛ بلکه در مقام شاعر اندیشه‌گر در طلب معنای کلی آن حال‌ها و تجربه‌ها نیز هست، یعنی معنای عام بشری و وجودی آن‌ها» (همان: 17-18). از طرفی دیگر او در ترسیم و بازنمایی نمادین و استعاره‌ای این دو دنیا، زمان حال اجتماعی خود را با مهارت در قالب حال دم، همان دم غنیمتی (Carpediem)، که مضمون بسیاری از اشعار وی است بیان می‌کند. در این جا راوی اشعار وی در جایگاه مشاهده‌گر و حکیم واقف به زمان و اسرار و رموز جهان، حاضر و ناظر و هوشمند به صورت یک «من» استعلایی هم وضعیت و حالات روانی - احساسی خود را بیان می‌کند و هم دغدغه‌های فلسفی، وجودی بنیادین و هستی‌شناختی‌اش نسبت به وضعیت موجود را. او از طریق تلفیق دم حال و حال اجتماعی و تصویر نقشی‌هایی برای بیان زمان حال اجتماعی گزاره‌هایی می‌سازد که زیباترین طنزهای اجتماعی محسوب می‌شوند.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

شرب تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش

که تا یک دم بیاسایم زدنیام و شرو شورش

\*\*\*

جهان سست است و بی‌بنیاد، از این فرهادکش فریاد

که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

همان طور که از این ابیات برمی آید، در این جا حافظ هم دغدغه های فلسفی روحی خود را که حاصل آگاهی و وقوف او بر اسرار هستی و حقایق رازآلود و مهیب دنیاست بیان می کند و هم یأس و ناامیدی حاکم بر احوال خود که نتیجه زمانه، اجتماع و ارزش های موجود است که با صفات و تصویر نقش هایی همچون «شب تاریک»، «گرداب»، «شر و شور»، «بی بنیاد»، «فرهادکش»، «افسون گر» و «نیرنگ باز» توصیف شده اند.

دنیای تک صدایی که حافظ در اشعارش ترسیم می کند همانند دیگر دنیاها و جوامع بشری دارای کیفیات، ارزش ها، ملاک و معیار و مردمانی است که همگی منفی، نکوهیده، ضدانسانی و ضداخلاقی هستند. ملاک و معیار و ارزش هایش را ریا، تزویر، دروغ، سانسور و تعصب تشکیل می دهند و فضای حاکم فضایی رسمی، خشک، جزم اندیش، شادی ستیز و همراه با سختگیری محتسب مآبانه است که یادآور تجربیات شخصی خود وی در زمان حیاتش می باشد. از این رو حافظ برای توصیف و ترسیم آن در اشعارش چنین می گوید:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند      پنهان خورید باده که تعزیر می کنند

\*\*\*

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزست      بیانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

او به وضوح در می یابد که استحاله ای بزرگ رخ داده که نتیجه اش پایان «دوران طلایی» و خوشدلی و شادی و شروع زمانه ای دیگر است که او بسیار از آن بیمناک و پریشان است. دیگر از آن آزادی، شادی و خوشدلی خبری نیست. او چنین می گوید:

در می خانه بیستند، خدایا! میسند      که در خانه تزویر و ریا بگشایند

در این دنیای تک صدا که اصول اخلاقی اش را پنهان کاری، دروغ، خدعه، نیرنگ و تزویر می سازند حافظ دلش به تنگ آمده و خسته و ملول و مأیوس می پرسد

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟      ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا؟  
دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس      کجاست پیر مغان و شراب ناب کجا؟

از جنبه های دیگر این دنیای تک صدا که حافظ آن را در اشعارش به تصویر می کشد زهدآلوده به ریا و خودنمایی متظاهران است تا از این طریق آن ها را مورد انتقاد و درنگ قرار دهد.

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت      حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

\*\*\*

می صوفی افکن کجا می فروشند؟      که در تابم از دست زهد ریایی

اکنون دیگر دوره‌ای است «که مردم از ترس محتسب نفس‌ها را در سینه حبس می‌کنند و جوش امواج دروغ و فریب و تظاهر را با چشم بی‌تفاوتی می‌نگرند» (زرین کوب 1385: 53). همه آن‌چه را که او دردل داشت تا به آن‌ها برسد، یا دست‌نیافتنی می‌یابد و یا از او سلب شدند که دردناک و پراحساس می‌گوید:

اگر زخون دلم بوی شوق می‌آید      عجب مدار که هم درد نافه ختنم

این شرایط نامساعد همچنان ادامه دارد و تا به آن‌جا رسیده که سانسور، تعصب، استبداد، شادی سیتزی و سختگیری محتسب مآبانه در این «دنیای تک‌صدا» او را بر آن می‌دارد تا با اجرای یک «تک‌گویی نمایشی» (Dramatic Monologue) وضعیت خود را این‌چنین بیان کند:

حال دل با تو گفتم هوس است	خبر دل شنفتم هوس است
طمع خام بین که قصه فاش	از رقیبان نهفتم هوس است
وه که دردانه‌ای چنین نازک	در شب تار سفتم هوس است
ای صبا امشبم مدد فرمای	که سحرگه شکفتم هوس است
هم‌چو حافظ به رغم مدعیان	شعر رندانه گفتم هوس است

همان‌طوری که از ابیات فوق برمی‌آید استبداد، سانسور و خفقان در این دنیای تک‌صدا چنان عرصه را بر او تنگ کرده که او فهرستی (List) از آن محرومیت‌ها ارائه می‌دهد که از بیت اول تا آخر به نوبه خود حیاتی‌ترین و اساسی‌ترین عناصر زندگی، حیات بشری (فرهنگ) و موجودیت انسانی را بیان می‌کنند که در صورت امکان می‌توان با وجود هریک مطلوب‌ترین شیوه زیست، حقانیت و مشروعیت مکالمه را بیان کرد. در این‌جا او از نیازهایی همچون گفتگو، یار و همدم گفتگویی، آزادی و شادی، عشق و مهم‌تر از همه برای شاعر رند و آزادیش و اندیشه‌گری همچون حافظ از «شعر رندانه گفتن» سخن می‌راند که بدون آن‌ها زندگی انسانی بی‌معنا و فاقد هرگونه ارزشی خواهد بود.

اما اکنون بهتر است محمل سخن را به مسیری دیگر که همان صحبت از مردمان و ساکنان این دنیای تک‌صدا است معطوف داریم. حافظ در اشعار خویش ساکنان این دنیای تک‌صدا را که همگی اهل تزویر، ریا، دروغ، تملق، سودجویی، نیرنگ و خدعه هستند، غیرانسانی و ضداخلاقی جلوه می‌دهد. این گروه از مردم را افرادی همچون زاهدان، شیخان، محتسبان، قاضیان، اربابان بی‌مروت، واعظان، مفتیان و شحنه‌ها تشکیل می‌دهند که منفی



هستند و حافظ آن‌ها را در جای‌جای غزلیات خویش مورد انتقاد قرار می‌دهد. او واعظان را می‌بیند که خود خلاف آن‌چه را که به مردم توصیه می‌کنند، انجام می‌دهند و لذا می‌گوید:  
واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند      چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند  
\*\*\*

می‌خور که شیخ و واعظ و مفتی و محتسب      چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند  
از دیگر مردمان این دنیای تکصدا «صوفی» است که در بیشتر موارد هدف طنز و انتقاد حافظ قرار دارد و معنایش را ریگرایی می‌داند (پورنامداریان 1382: 12).  
صوفی بیا که خرقه سالوس برکشیم      وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم  
نذر و فتوح صومعه در وجه می‌نهیم      دل‌لق ریا به آب خرابات برکشیم  
چرا که در نزد او صوفی کسی است که با «پوشیدن لباس خاص می‌خواهد به دیگران بفهماند که از وسوسه‌های نفسانی رسته است و از رنگ تعلقات آزاد است. در حالی که در همین جامعه خاص پوشیدن، وسوسه نفس و تعلق خاطر او به جهان که او سعی در کتمان آن دارد، آشکار است» (همان: 13).

از این‌رو، حافظ جنبه منفی دیگر این دنیای تکصدا را در ریای زاهد نمایان و خرقه‌پوشان می‌بیند که صدبت در هر آستین دارند. او به همان حد که خدا از چنین زاهد نمایان سبحه به دست و ریاکاری نفرت دارد، بیزار است و می‌گوید:  
خدا زان خرقه بیزار است صد بار      که صدبت با شدش در آستینی  
و یا

حافظ از زهد ریایی بت‌پرستی بهتر است      هم‌چو رندان به زمین زن سبحه صد دانه را  
او آن‌ها را نامحرم خطاب می‌کند و از خود می‌راند:

پیش زاهد از رندی دم‌مزن که نتوان گفت      با طیب نامحرم حال درد پنهانی  
«زاهد» که در دسته دیگری از ساکنان این دنیای تکصدا جای دارد در نزد حافظ کسی است خودبین و «در دیگران جز عیب نبیند» (همان: 19) و می‌گوید:  
یارب آن زاهد خودبین که به‌جز عیب ندید      دود آهیش در آینه ادراک انداز  
«چنان که دیده می‌شود در این بیت حافظ ضمن نقد زاهد و صفت عیب‌جویی او، با استفاده از ترکیب «خودبین» و «آینه» زیرکانه زاهد را به سبب همین صفت عیب‌جویی، مظهر عیب معرفی می‌کند» (همان).

از این رو، شعر حافظ همانند لطایف عبید زاکانی، اعتراضی است به این دنیای تک‌صدا با تمامی ارزش‌ها و مردمانش. در حقیقت، اعلان جنگی است به محتسب که در آن مبارزه با سالوس و ریا شعار حافظ شد تا بتواند این بانگ اعتراض را به گوش همه برساند. به این اعتبار، هرگاه که مناسبت و بهانه‌ای باشد (دم حال، گذر زمان، اسرار و رموز ترسناک هستی و نظایر آن) با طنز و کنایه از اوضاع شکایت می‌کند. او همانند دیگر آزاداندیشان، رندان پاکباز و مصلحان جهان و با الهام از آموزه‌ها و تعلیمات قرآن مأیوس نگشته و چنین می‌گوید: «ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند»

و یا

رسیده مژده که ایام غم نخواهد ماند      چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند  
 اَمَّا نَقْطَةُ مَقَابِلِ اَیْنِ دُنْیَایِ تَکْصَدَا، دُنْیَایِ چَندْصَدَایِ حَافِظِ وَجُودِ دَارِدِ کِهْ بِهْ نُوبَةُ خُودِ دَارَایِ  
 ارزش‌ها، کیفیات و مردمان خویش است و یادآور ایام آزادی، شادی، خنده، گفتگو، خوشدلی، دوستی و روابط انسانی تجربه دوران چندصدایی‌اش که اکنون به شکلی داستانی در اشعارش نمود یافته است می‌باشد. در ترسیم این دنیای چند صدا حافظ اساس کار را بر گفتگو، آزادی، شادی و روابط انسانی می‌گذارد و سعی بر آن دارد تا آن را به تجربه‌ای جهان شمول مبدل سازد. به این اعتبار، فضای حاکم در این دنیا بسیار دوستانه، صلح‌آمیز و دو طرفه می‌باشد که افراد نه تنها در روابط دوسویه به یکدیگر نسبت می‌دهند، بلکه در روابطشان نسبت به دیگر پدیده‌های هستی و موجودات نیز تأثیر می‌گذارد تا جایی که می‌بینیم راوی اشعار حافظ با شمع، بلبل، باد صبا و نظایر آن وارد گفتگو و مکالمه شده است. از این رو حافظ این دنیا را همچون مدینه فاضله‌ای می‌نگرد که کعبه آمال اوست. لذا برای توصیف آن در جای‌جای شعرش از ترکیبات و عباراتی همچون «گلشن رضوان»، «تماشاگاه راز»، «خلدبرین»، «باغ یرم» و نظایر آن استفاده می‌کند که برای رفتن به آن جا از «خونش بوی شوق می‌آید».

دنیای چندصدای حافظ را می‌توان در رویکرد باختینی بر اساس «رابطه من – غیر»، «بین‌الذهانیت» و انسان‌شناسی فلسفی تجزیه و تحلیل کرد. به این ترتیب که برخلاف دنیای تک‌صدا که بر «من» و «منیت» تأکید دارد که همه چیز را «برای خودش» می‌خواهد و فضایی «تمامیت‌خواه» در آن حاکم است، دنیای چندصدا بر «تو»، «دیگری»، و یا «غیر» دلالت دارد که همه چیز را حتی حیات و زندگی و موجودیت انسانی را در «دیگری»، «غیر» و مکالمه (گفت و شنود) با دیگری می‌بیند. این نگرش در اشعار حافظ چنان قوی و پررنگ

بیان شده که می‌بینیم «من» تنها و تکصدا به صورت طنین ضمیر «تو» در اشعارش نمود یافته، تبدیل به «تو» می‌گردد تا آن حد که همه چیز حتی حیاتی‌ترین و با ارزش‌ترین چیزها را در «تو» و برای «تو» می‌خواهد. به این ترتیب می‌بینیم که «تو» اهمیتی هستی‌شناختی می‌یابد تا جایی که ادراک هستی و معنای زندگی در گرو وجود و حضور «تو» است:   
 بیبا و هستی حافظ زپیش او بردار  
 که با وجود توکس نشنود زمن که منم  
 اما اندکی بعد «تو» تبدیل به «او» شده و آن‌گاه سخن از دهان سوم شخص خارج می‌شود که می‌تواند گواهی بر کیفیت گفتگویی و یا گفت شنودی این دنیای چند صدا باشد. به این معنی که مکالمه‌گری راستین «بسته به حضور» دیگری و یا «غیر» است:   
 حضوری گرهمی خواهی از او غافل مشو حافظ

مَتَى مَا تَلَقَّ مِنْ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَ أَهْمِلْهَا  
 علاوه بر این می‌بینیم که حافظ این فضا و دنیای چندصدا را چنان با استادی می‌سازد که همانند رمان‌های داستایفسکی از فضای متنی چندآوایی برخوردار می‌شود که صدا یا حضور همه انسان‌ها را در آن می‌بینیم. به این صورت که حافظ هر آن‌چه را که به «تو» تعلق دارد با استفاده از شناسه‌های جمع «ها» و «ان» تعمیم داده و به همه انسان‌ها نسبت می‌دهد تا جایی که با همه نسل‌ها وارد ساحت مکالمه می‌شود (طنین تفال در اشعار حافظ). به عبارت دیگر، «تو» که دلیل اثبات حضور «من» بود، خود اکنون تبدیل به جمع شده است. بنابراین برای این کار او به موضوع «عشق» می‌پردازد که مسأله مشترک همه انسان‌ها و نسل‌هاست و به این طریق بیان می‌کند که حتی «عشق» نیز معنا و ارزش‌اش را از حضور و وجود «دیگری» و یا «غیر» می‌گیرد و از اصول اساسی دنیای چندصدایی او می‌شود (یادآور مفهوم «عشق» و «خود» در نزد باختمین). به این ترتیب که هر کجا و در هر زمان و از هر جنبه‌ای که از این دنیا صحبت می‌کند می‌توانیم نقش پررنگ و برجسته عشق را مستقیم یا غیرمستقیم ببینیم:   
 از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
 یادگاری که درین گنبد دوار بماند

\*\*\*

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق  
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما

\*\*\*

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْرَكَ سَأً وَ نَاوِلْهَا  
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها  
 بیوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید  
 زتاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

از این رو، با چنین اوصافی می‌توان به وضوح دید که در این دنیای چندصدا روابط و ارتباطات میان افراد و دیگر پدیده‌ها و موجودات چگونه خواهد بود. بدیهی است که روابط بر اساس عشق و دوستی دوطرفه، موجودیت و هویت انسانی و مشروعیت و حقانیت مکالمه صورت می‌گیرد که تمامی تلاش و کوشش از طرف افراد در جهت برقراری دوستی، عشق واقعی، محبت، آزادی و شادی و تشریک مساعی است:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم  
که در طریقت ما کافر است رنجیدن

و یا

ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند  
و بهتر است نکته آخر در باب دنیای چندصدای حافظ را به ساکنان و یا مردمان این دنیا اختصاص دهیم. حافظ در ترسیم این دنیا از افراد و یا شخصیت‌های مثبت همانند پیرمغان، ساقی، رند و دوست بهره می‌گیرد که باتوجه به کیفیات و ارزش‌های این دنیا رفتار می‌کنند و هر کدام می‌توانند نمونه‌های ارزنده‌ای از جنبه‌های والای انسانی و خود حافظ آزاداندیش و اندیشه‌گر باشند. «پیرمغان» همان طوری که پورنامداریان در کتاب گمشده لب دریا می‌گوید شخصیتی محبوب است و «نامش خود معرف انسانی در مقام عدل انسانی ایستاده و بی‌هیچ تدین‌نمایی مظهر ریا ستیزی در قول و فعل است» (ص 17).

به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات  
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن  
برخلاف دنیای تک‌صدا که ارزش‌های اخلاقی‌اش را «عیبجویی کردن»، تزویر و ریا تشکیل می‌داد، در این دنیا «عیب پوشاندن» به منزله یک اصل اخلاقی و تنها راه نجات معرفی می‌شود.

«رند» از دیگر شخصیت‌های محبوب اشعار حافظ است که هم «من» شعری حافظ است و هم نقطه مقابل صوفی، شحنه، زاهد، مفتی و محتسب. او همانند خود حافظ حکیم، متفکر و یا رند پاکباز مدرسی و روشنفکر است. در حالی که پیرمغان جنبه روحانی و معقول است که رمز جنبه محسوس و نفسانی را ارائه می‌دهد. او مظهر پاکی، وارستگی، صلاح و اندیشه‌گری است (همان: 24).

### نتیجه‌گیری

هدف نگارنده در این پژوهش این است که در وهله نخست مکالمه‌ای مابین میخائیل باختین و حافظ، با نحله‌ای مکالمه‌ای و در پرتو رویکرد «منطق مکالمه»ی باختین برقرار سازد و در وهله

دوم نشان دهد این دیدگاه که شرایط اجتماعی - سیاسی و جامعه فکری آن روز زمینه‌ای مناسب در ظهور و شکل‌گیری فردی باختین، آثار، افکار و رهیافت‌هایش داشته‌اند، در مورد حافظ نیز صدق می‌کند. به عبارت دیگر شرایط موجود و فضای حاکم در زمان حکومت تکصدا، استبدادی و جزم‌اندیش استالین به همراه تجربه شخصی باختین منجر به تبلور اندیشه‌ها، افکار و آثار وی گشته‌اند. به همین ترتیب احوال روزگار و اوضاع زمانه نقش بسیار مهمی در کیفیات اشعار حافظ و افکار بازتاب داده شده در آن‌ها داشته‌اند. به طوری که حافظ همانند باختین تکصدایی و چندصدایی را در دوران کودکی، مکتب، مدرسه، زمان حکومت شاه‌شیخ و امیر مبارز تجربه کرده که چنین تجربه‌ای در اشعارش و دیدگاه‌های منعکس شده در آن‌ها تأثیر به‌سزایی داشته است. او دنیای چندصدایی را از طریق درس مکتب و مدرسه و حلقه دوستان و بزرگان و آزادی، شادی و حضور صداهای مختلف را در زمان حکومت شاه‌شیخ و تکصدایی، جزم‌اندیشی و شادی‌ستیز را از طریق حکومت امیر مبارز تجربه کرد. بنابراین برای انعکاس و بازتاب آن تجربیات در اشعارش انقلابی در غزل که بیشتر به «محتوای سخن رمانی» باختین شباهت داشت، ایجاد کرد. در واقع حافظ غزلیات خود را ناولیزه یا رمان زده کرد. او همچون داستایفسکی با ایجاد یک فضای متنی چندآوایی و خلق شخصیت‌های داستانی منفی همانند زاهد، صوفی، شیخ، شهنه، واعظ و محتسب که براساس رویکرد باختینی می‌توانند ساکنان دنیای تکصدای او باشند و خلق شخصیت‌های مثبتی چون پیرمغان، رند و ساقی که می‌توانند ساکنان دنیای چندصدای او را بسازند، به ترسیم ارزش‌ها، کیفیات، مردمان و ملاک و معیار آن دو دنیای تکصدا و چندصدا پرداخت. او همچنین توانست با ساختاری استعاری و کلامی نمادین ویژگی‌های دنیای تکصدا همچون لایه‌های پنهان دروغ، ریا، تزویر، جزم‌اندیشی، سختگیری محتسب مآبانه، سالوس و تعصبات را مورد اعتراض و انتقاد قرار دهد و به خلق یک اثر چندآوایی براساس منطق مکالمه باختین، رابطه من - غیر و فلسفه انسان‌شناسی او نایل گردد.

## منابع

احمدی، بابک. 1375. ساختار و تأویل متن، نشانه‌شناسی و ساختارگرایی. جلد اول. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.

انصاری، منصور. 1384. دموکراسی گفتگویی. تهران: نشر مرکز.

- آشوری، داریوش. 1384. عرفان و رندی در شعر حافظ، بازنگریسته هستی‌شناسی حافظ. چاپ پنجم. تهران: نشر مرکز.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. 1370. "ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ". درباره حافظ، برگزیده مقاله‌های نشر دانش. چاپ دوم. تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- یوبنده، محمد. 1373. سودای مکالمه، خنده، آزادی: میخائیل باختین. تهران: شرکت فرهنگی - هنری آرست.
- پورنامداریان، تقی. 1382. گمشده لب دریا، تأملی در معنی و صورت شعر حافظ. تهران: انتشارات سخن.
- تودوروف، تزوتان. 1377. منطق گفتگویی میخائیل باختین. ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. 1374. دیوان غزلیات. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ پانزدهم. تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1385. از کوچه زندان: درباره زندگی و اندیشه حافظ. چاپ هفدهم. تهران: انتشارات سخن.
- گاردینر، مایکل. 1381. "تخیل معمولی باختین". فصل‌نامه ارغنون. ترجمه یوسف آبادری. شماره 20.
- مکاریک، ایرناریما. 1384. دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: نشر آگاه.
- مقدادی، بهرام. 1378. فرهنگ اصطلاحات ادبی، از افلاطون تا عصر حاضر. تهران: انتشارات فکر روز.
- \_\_\_\_\_. 1382. "جویس و منطق مکالمه، رویکردی «باختینی» به اولیس جیمز جویس". پژوهش‌های زبان‌های خارجی. شماره 15. تهران: دانشگاه تهران.
- میرعباسی، کاوه. 1381. تک‌خوانی دوصدایی. تهران: نشر نی.
- Bakhtin, M. M. 1990. *The Dialogic Imagination: Four Essays*. Trans. C. Emerson and M. Holquist. Ed. M. Holquist. Austin: University of Texas Press.